

## زندگی پر مشقت امیر دوست محمدخان در بخارا

(۲)

## فرار امیر از زندان شاه بخارا:

قبلاً از قول کاتب هزاره و پاتریک مکرووی، متذکر شدیم که امیر در زندان ارگ بخارا زندانی شده بود. مولف نوای معارک مینویسد که امیر دوست محمدخان به کمک دوست هموطن خود **کبیر**، تاجر کابلی که در شهر سبز میزیست و او مبلغ ده هزار روپیه به پاسبانان زندان رشوت داده بود، از زندان ارگ نجات داده شد. باری امیر هنگام فرار از زندان به سردار اکبرخان یادآور شد که در فرار با او موافقت کند، ولی سردار اکبرخان به پدرش گفت: "از فرار کردن، مردن در مردانگی صد مرتبه بهتر است." امیر جواب داد: "جای که دست قدرت نارساست از آنجا فرار کردن هم کار مردان عالی همت است." (۱۷) ولی سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان حاضر به فرار نشدند و تا دسامبر سال بعد در زندان شاه بخارا باقی ماندند، مگر امیر با پسر دیگر خود سردار افضل خان از زندان فرار کرد و به کمک دوست تاجرش، خود را به شهر سبز رسانید. حکمران شهر سبز، میر اتالیق سلطان محمودخان مقدم امیر را گرامی داشت و هنگامی که امیر بقصد شهر بلخ حرکت میکرد، مبلغ سیصد هزار روپیه برای تدارک جنگ بر ضد انگلیس ها به امیر داد و یاد آور شد که امیر میتواند خانواده خود را به شهر سبز انتقال بدهد. (۱۸)

اما موهن لال، جاسوس مفتن انگلیس که با جدیت سرگذشت امیر دوست محمدخان را تعقیب کرده، داستان فرار امیر را چنین روایت میکند: "دفعاً مطلع گردیدیم که امیر دوست محمدخان از بخارا فرار نموده است. فرار امیر از چنگال پادشاه بخارا یک حادثه فوق العاده بود و با چنان مهارتی انجام یافته بود که در اعمال دوره جوانی امیر مثالهای آن دیده شده اند. رویداد از این قرار است که پادشاه فارس سفیر بخارا را بخاطر روش حقارت آمیز پادشاه بخارا با امیر کابل رسماً تقبیح کرده بود که به اثر آن پادشاه بخارا امیر را از زندان خارج ساخته او را بخانه دختر شاه زمان مقیم ساخت. و ماهوار پنجم صد تنگه (پول مروج بخارا) برای مصارف او مقرر نمود. به امیر دوست محمدخان اجازه داده شده بود که بسواری اسب در بیرون از منزل هواخوری کند و بدون محافظ نماز خود را در مسجد ادا نماید، اما تحت سرپرستی یک تن ملا موسوم به صاحب زاده سرهند قرار داده شده بود.

در عین زمان پسر ارشد امیر، سردار افضل خان سخت مریض شد و بعد از آنکه پادشاه بخارا به او اجازه داد که نزد فامیل خود به خلم برود، او راهی خلم شد، ولی ملازمین امیر بخارا در راه او را متوقف نمودند، اما بر اثر عرایض و تضرع پدرش به شاه بخارا دوباره به او اجازه سفر به کشورش داده شد. بعد از این بود که امیر به عجله ترتیبات فرار خود را گرفت. بعد از آنکه امیر نماز خفتن را در مسجد ادا نمود، محمد اکبرخان، سلطان جان و الله بردی را احضار کرد و با آنها پلان فرار را مطرح نمود. امیر به آنها گفت اگر همه ما یکجا و از یک راه فرار کنیم، کار عاقلانه بی نیست، بلکه بهتر است اکبرخان با سلطان جان و یک نفر راه بلد براه اندخوی بروند، و خود او با الله بردی و یک نفر راه بلد از طریق شهر سبز رهسپار میشود. [اکبرخان و سلطانجان در بخارا ماندند، ولی] شخص امیر مطابق پلان به راه شهر سبز حرکت کرد، مگر بعد از عبور از جاده طویل و پیچاپیچ براه غلط رفت، و خسته و درمانده شد و اسب خود را هم از دست داد. اما طالع مند بود که یک کاروان از راه میگذشت، مالک کاروان برای امیر یک شتر داد که خورجینهای کلان بردو طرف آن آویخته بود. امیر هم خود را به بهانه مریضی در این خورجینها پنهان کرد. مگر در ناحیه چراغ چی ملازمین پادشاه بخارا بارهای شترها را پائین و خورجین ها را به دقت تفتیش میکردند، اما امیر که در بین راه ریش خود را سیاه رنگ کرده بود، او را نشناختند. بدینسان امیر بطور معجزه آسای از چنگ شاه بخارا فرار کرده خود را به "تکیه" رسانید که از نواحی شهر سبز بود.

امیر از اینجا برای یکنفر تاجر بنام کبیرخان پیغام فرستاد و تاجر مذکور لباس و پول مورد نیاز را برای امیر تهیه کرد. بعد از آن امیر خبر رسیدن خود را به حکمران شهر سبز اطلاع داد. حکمران همراه با یک هزار سوار به استقبال امیر دوست محمدخان شتافت و با اعزاز و اکرام او را به قلعه خود برد. بعد از این امیر دوست محمدخان از چنگال پادشاه خونخوار بخارا رهائی یافته تشویشی از وی نداشت.

حکمران شهر سبز بزودی نامه بی از پادشاه بخارا دریافت نمود که: اگر امیر را دوباره به بخارا نزد پادشاه نمی فرستد، لا اقل از رفتن او به خلم جلوگیری نماید. اما حکمران شهر سبز به پادشاه بخارا نوشت که به فرار عنعنات ملک ما از مهمان حرمت و پذیرائی میشود، نه مثل شما که به مهمان رنج میدهید. لهذا آنچه آرزو و شایسته امیر دوست محمدخان باشد، او انجام میدهد. (۱۹)

**بازگشت امير به وطن و نبرد با انگلیسها**

در ماه جولای ۱۸۴۰ امیر دوست محمدخان از شهر سبزبهد از عبور از دریای آمو به خلم آمد و مورد استقبال والی خلم قرار گرفت. امیر قبلاً از بخارا به برادر خود نواب جبارخان پیغام داده بود که فامیل او را از قلمرو پادشاه بخارا بیرون ببرد و نواب جبارخان هم مطابق دستور امیرخواست خانواده امیر را به داخل قلمرو کابل انتقال بدهد، مگر حین حرکت با عساکر داکتر لارد در جنوب هندوکش مقابل شد و به اسارت انگلیسها درآمد. داکتر لارد فوراً حرم و وابستگان امیر را با برادرش به کابل فرستاد. و انگلیسها آنها را به غزنی انتقال دادند تا در آنجا با اعضای فامیل غلام حیدرخان پسر امیر در زندان ارگ غزنی نگهداری شوند. (۲۰) اما کسان شاه شجاع شایعه پراکنی کردند که برادر امیر دوست محمدخان، جبارخان حرم امیر را برای گرفتن پادشاه به انگلیسها تسلیم داده است، ولی جریانات بعدی وقایع صحت این شایعه را تصدیق نکرد و جبارخان کماکان مورد احترام امیر و پسرانش واقع بود. امیر دوست محمدخان وقتی از قضیه گرفتاری فامیل خود مطلع شد، سخت متأثر گردید و بر مصیبت خویش اشک تاسف ریخت و سپس برای جنگ با انگلیسها به جمع آوری لشکر پرداخت. (۲۱)

امیر با همکاری والی خلم برای جلب همدلی و مساعدت سران قومی مجلسی تشکیل داد و درباره جهاد با انگلیسها به مشورت پرداخت. امیر خاطر نشان کرد که، در نظر دارد دولت از دست رفته خود را دوباره تاسیس کند. امیر به والی خلم وعده داد که در دولت آینده وزیر او خواهد بود. والی خلم که بعد از استقرار انگلیسها در کابل اختلافات خود را نتوانسته بود با آنها حل کند، نیت داشت که از طریق همکاری با امیر خواستهای خود را بر انگلیسها تحمیل نماید. بنابراین او به جمع آوری سپاه و پول برای امیراز سران مزار شریف و قندز آغاز نمود. (۲۲) بقول فرهنگ، شش هزار سوار اوزبک بعزم جهاد بدور امیر جمع شدند و او با این قوا بسوی بامیان مارش کرد. (۲۳) زعیب ایبک (میر پایه بیگ) دوست اداره انگلیس بود و با برادر خود والی خلم مناسبات حسنه نداشت، توسط قوای مشترک امیر و والی از قدرت بزیر کشیده شد.

**اشغال پایگاه های انگلیس در بامیان**

در کتاب نوای معارک، به ارتباط رشادت های جنگی امیر با انگلیس ها در بامیان و پروان مطالب جالبی به چشم میخورد که برای تکمیل بحث مورد مطالعه ما بسیار کمک میکند. این مولف میگوید: چون در بامیان لشکر انگلیس مقیم بود، در پایان اگست ۱۸۴۰، امیر با قوای خود بر سر آنها تاخت و پس از نبردی خونین به دشمن تلفاتی وارد نمود و یک توپ دشمن را تصاحب کرد: «یک هزار مرد از طرفین در این جنگ ضایع شدند بعد از چهارم روز امیر بی نظیر، پانصد سوار جرار که هریک نهنگ دریای جنگ بود، به همراه خود گرفته با افواج انگریز مقابله نمود و چنان شمشیر زنی نمود که فوج انگریز بهادرشازده کرور فرار نموده رفتند. و دوباره قوت مقابله جنگ در وجود نماند و تمام اسباب فوج انگریز بهادر که از فرار عار میدانند بدست امیر بی نظیر آمد.» (۲۴) و انگلیس ها به باجگاه و سیغان عقب نشینی کردند.

موهن لال، جاسوس انگلیس، با کراحت از اشغال پایگاه های انگلیسی توسط امیر دوست محمدخان یاد کرده گزارش میدهد: "بتاریخ ۳۰ اگست سردار محمد افضل خان پسر ارشد امیر دوست محمدخان با پنجصد سوار مسلح پایگاه نظامی انگلیس را در باجگاه مورد حمله قرار داد، اما حمله او [توسط توپخانه] دفع گردید. در همان شب استخبارات بمارسید که شخص امیر با سپاه عظیم در جناح جنوبی ایبک رسیده (یعنی حمله نموده) که در اثر آن تورن راتری Rattray با سپاه جانبازان خود بطرف سیغان عقب نشینی نموده است. در این هنگام تمام پایگاه های بیرونی انگلیس در شمال کابل به تصرف امیر درآمده بود، حتی پایگاه مهم سیغان نیز تخلیه شده و مقدار زیاد ذخایر کارآمد بدست دشمن (امیر) افتاده بود. در اینجا بود که یک تولی از سپاهیان افغان که توسط تورن هاپکنز (Hopkins) تربیه شده بودند به امیر دوست محمدخان پیوستند. صاحب منصب افغانی این تولی شاه محمد نام داشت. متباقی سپاه افغانی را انگلیسها خلع سلاح کرده رخصت کردند تا بجای پیوستن با امیر به کابل برگردند. امیرخان برادر عبدالرشید (جاسوس انگلیس)، نیز به لشکر امیر پناه برد. بقیه سپاه انگلیس در با میان تجمع کردند، و به انتظار کمک از کابل ماندند." (۲۵)

خبر این واقعه به سرعت تمام به کابل رسید و مکناتن قوای تحت فرمان جنرال سیل و کیتان کونولی، برنس، کاتن، ریتری و غیره مجهز با توپخانه و خمپاره (هاوان) بسوی هندوکش سوق کرد. داکتر لارد (پولیتیکل ایجنس بامیان) از کنل دنی کمک خواست و اوبا توپخانه مجهزی متوجه خلم (بامیان درست است) شد. و یک هفته پس از نبرد بامیان، حکمران خلم (میر محمد امین) را وادار به انصراف از همکاری با امیر ساخت. (۲۶)

بقول موهن لال، در تاریخ ۷ سپتمبر (۱۸۴۰) دگرمن "دنی Denie" کابل را به قصد تقویت سنگر بامیان ترک گفت. قرار اخبار واصله تعداد لشکر امیر و والی خلم به مراتب بیشتر از رقمی بود که بما اطلاع داده بودند. دگرمن دنی بعد از مواصلت به بامیان، بالای مواضع دشمن حمله کرد و دشمن را از سنگرهای شان به عقب راند. قطعه سواره نظام

جانباز تحت قیادت تورن اندرسن Anderson و سپاهیان آقای لارد و تورن کونولی به چهار طرف تاخته صفوف ازبکهای مهاجم را درهم شکستند و با سپاهیان که فرار کرده و به امیر پیوسته بودند با قساوت معامله نمود. امیر دوست محمدخان با پسرانش و والی خلم بعد از اینکه ۶۰۰ تن در این جنگ کشته دادند، خود را از محاصره نجات داده فرار کردند و همه خیمه و خرگاه و مقدار زیاد موادخوراکی شان بدست سپاه انگلیس قرار گرفت. (موهن لال این گزاره گوئی را محض برای خوشنودی دولت مردان انگلیس مینویسد، والا خود در آغاز میگوید که تمام پایگاه های انگلیس در شمال کابل توسط امیر دوست محمدخان فتح و تسخیر شده بود. علت شکست امیر دوست محمدخان در آخرین جنگ در بامیان، این بود که **داکتر لارد**، والی خلم راکه پسرش طور گروگان در دربار شاه شجاع میزیست، تهدید کرد که زندگی پسرش را به خطر نیندازد و اگر از حمایت امیر دست بگیرد، پاداش بهتری نصیب او خواهد شد. چنانکه موهن لال مینوسد: "به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۴۰، والی خلم نماینده خود را نزد داکتر لارد، پولیتیکل ایجنت انگلیس فرستاد و شرایطی را که قبلاً به او پیشنهاد شده بود، برای متارکه قبول نمود. به اساس این توافق سران اوزبک از دادن هر نوع کمک به امیر امتناع ورزیدند." (۲۷)

امیر دوست محمدخان وقتی دید والی خلم با بقیه نیروهای اوزبک خود از جنگ با انگلیس دست گرفته راهی خلم گردید، دریافت که دشمن کار خود را کرده و او با نیروی اندک نمیتواند در برابر سپاه مجهز با توپخانه کاری از پیش ببرد. بنابراین از پیروزی بردشمن در بامیان مایوس شد، ولی از دریافت دعوتنامه های خوانین کوهستان مسرور گردید و تصمیم گرفت بطرف کوهستان حرکت کند. امیر بعد از مارش خسته کننده به دره غوربند رسید، لیکن در اینجا میر هزاره با ۷۰۰ نفر پیروان خود از امیر برید، در حالی که یک روز قبل یک راس اسب اعلی با یراق نقره به امیر پیش کش کرده بود. (۲۸)

بقول مولف نوای معارک: امیر پس از ۱۲ روز جنگ، بالاخره از پناه صخره های کوه بزیر کشید و با ۱۶ تن همراهان خود به خانه عبدالسبحان، یکی از خوانین چاریکار رفت. عبدالسبحان خان صاحب هشت قلعه و ده هزار مرد جنگی بود. او در آغاز از مهمان خود بگرمی پذیرائی کرد، ولی شب هنگام برادر خود محمدسعید را نزد انگلیسها فرستاد تا اگر خواسته باشند بیایند و امیر را دست بسته با خود ببرند و پاداش او را بدهند. انگریزها به رهنمائی محمدسعید برادر میزبان آمدند و قلعه را در محاصره گرفتند. امیر دوست محمدخان مصروف خوردن غذا بود که از محاصره قلعه آگاه شد. امیر فوراً دست از خوردن غذا گرفت و خطاب به عبدالسبحان خان گفت: «ای مردود کافر! این چه بی ایمانی است که فوج انگریز بر من آوردی؟ و شمشیر آبدار بجانش حواله نموده دوقطعه اش کرد ... و محمد سعیدخان برادرش که همراه فوج بود از مرگ نجات یافت.» (۲۹) سپس امیر و همراهانش با شمشیرهای آخته راهش را از میان سپاه دشمن باز کردند و نزد میر مسجدی خان رفتند.

امیر از طرف میر مسجدیخان و سلطان محمد خان نجرابی پذیرائی شد و بلادرنگ بحیث یک رهبر ملی، در رأس قوای مبارزین قرار گرفت، و در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۸۴۰ زیر پرچم نیلگون هزاران مبارز فداکار در پیشاپیش سپاه ملی به سوی پروان به حرکت افتاد. برنس و موهن لال بغرض ایجاد تفرقه بین مردم در دهات مشغول تبلیغ و توزیع پول بودند. معهذ صبح روز ۲ نومبر ۱۸۴۰ لشکر امیر با سپاه انگلیس مقابل گردید. امیر در آغاز به دشمن وانمود کرد که میخواهد عقب نشینی کند، ولی دشمن بقصد دستگیری امیر حمله کرد، اما امیر متوجه شد که قشون دشمن از دسپلین لازم برخوردار نیست، بنابراین او هم روبرتافت و در پیشاپیش سپاه ملی، در حالیکه دستارش را از سر برداشته و آنرا با دست تکان میداد، بر قشون دشمن حمله نمود. درگیرودار این نبرد، دو کتک سواره نظام دشمن تباہ و چندین افسر انگلیس چون: **فریزر، رابرت فورد، کریسپن وداکتر لارد**، را کشته و زخمی در میدان انداخت.

اما در صبحگاه فردای این پیروزی امیر با هم با نامردی یکی دیگر از خوانین پروان (سرفرازخان) روبرو شد که سرنوشت جنگ و امیر را تغییر داد. غلامی، ناظم جنگ نامه میر مسجدیخان که خود شاهد واقعات پروان بوده میگوید که: یکی از خوانین مقتدر پروان بنام **سرفرازخان**، [در ختم جنگ روز ۲ نومبر] امیر را با عده ای از خوانین چاریکار، به قلعه خود دعوت نمود و در خفا به برنس اطلاع داد که با لشکر خود شبانه قلعه را محاصره کند و آنگاه خواهی نخواهی امیر به اسارت در خواهد آمد. فردا پگاه (۳ نومبر) که هنوز آفتاب ندیده بود، برنس با نیروهای خود قلعه را به محاصره کشید و سرفراز خان با همراهان خود از فراز قلعه بر سر مبارزان مهمان تیر اندازی نمود. مبارزان که از عقب و جلو، مورد ضربات قرار گرفته بودند، پراکنده شدند و امیر دوست محمد خان در گرماگرم تیر اندازی خود را نجات داده، نزد میر مسجدی خان رفت. (۳۰)

از آنجائی که امیر در ظرف دو هفته دوبار مورد غبن و خیانت هموطنان خود قرار گرفته بود، و بطور معجزه آسائی از چنگ دشمن نجات یافته بود، پس با نجات از دام سرفرازخان این بارتصمیمش را گرفت و نزد میر مسجدی خان رفت و او را از عدم صداقت خوانین پروان نسبت بخویشتن و از عزم خود مبنی بر تسلیمی به دشمن مطلع ساخت.

موهن لال جاسوس انگلیس که در میدان جنگ پروان حضور داشته می گوید که امیر دوست محمدخان با وجود پیروزی [در جنگ پروان] حیات خود را در خطر می دید. ملازمین و جاسوسان انگلیس از طریق توزیع پول بین مردم تعداد

هواداران امير را بطور قابل ملاحظه تقليل دادند وشخص امير اين را مى دانست كه [خوانين] دور و بر او از قماش مردمى نيستند كه در بدل انعام وجايزه شاه شجاع، از قتل او دريغ ورزند. بنا برين امير مجبور شد ميدان جنگ را بدون مشورت با پسر خود محمدافضل خان ترك نمايد. (۳۱)

عصر روز ۴ نومبر، امير خودش را به مكناتن (Sir.W. Macnaghten) تسليم نمود، درحالى كه پسرش محمدافضل خان هنوز دست از جنگ با سپاه دشمن نگرفته بود.

چرا امير دوست محمدافضل خود را به انگليسيها تسليم كرد؟ پاسخ به اين چرا بماند به گفتار ديگرى.

#### ماخذ و ويكردها:

- ۱- سيستانى، دونا بغه نظامى- سياسى افغانستان در نيمه قرن ۱۹، چاپ مشهد ايران، ص ۲۲۱
- ۲- حميدكشميرى، اكبر نامه، چاپ انجمن تاريخ افغانستان، ص ۱۰۳-۱۰۴
- ۳- ميرزا عطا محمدشكار پورى، نوای معارك، چاپ انجمن تاريخ افغانستان، ص ۱۲۶
- ۴- سراج التواريخ، چاپ كابل، ج ۱، ص ۱۵۲
- ۵- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۱۱
- ۶- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۱۲
- ۷- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۱۴، ۲۱۳
- ۸- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۱۵، ۲۱۶
- ۹- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۱۶ حميدكشميرى، اكبر نامه (ص ۱۱۱) در اين خصوص ميگويد:  
 زتركان كه بودند اندر شمار جهانند اسپان و كردند جوش  
 هژيران كابل زجان گشته سير يلى نامور افضل كابلى  
 به شمشير وزوبين به دشت نبرد همان رستم عهد، سلطان جان  
 گروهى بكشت و گروهى بخت همان خان اعظم به شمشير تيز  
 توگفتى كه چون سام نيرم نژاد تفنگ آتش افشان چوتندر شده  
 زخونش سرا پا تن آغشته شد هژير ژيان جانگل خان شير  
 به جان بازي آمد چو بر روى گرد در آن رزم از لشكر اوزبك  
 همه نهصد و پنجه وسه هزار چوايرسيه تيغ عريان به دوش  
 يكي حمله كردند مانند شير بر آشفته چون رستم زابلى  
 زفوج بخارا بر آورد گرد بتركان در آمد چو شير ژيان  
 گروهى فكند و گروهى بيست بر آورد از دشمنان رستخيز  
 به يك دم دهد خاك آنجا به باد سمندر در آن چون سمندر شده  
 بسى كشت و خود عاقبت كشته شد به ميدان ناورد چست و دلير  
 بسى جان بر آورد وهم جان سپرد شده كشته صد ترك و هشتاد ويك
- ۱۰- ميرزا عطا محمدشكار پورى، نوای معارك، ص ۱۲۶
- ۱۱- فيض محمدكاتب، سراج التواريخ، ج ۱، ص ۱۵۳
- ۱۲- تاريخ وقايع وسوانح افغانستان، تصحيح مير هاشم، چاپ انتشارات اميركبير، تهران، ۱۳۷۶ ص ۹۱
- ۱۳- شيبورتباهى، پاتريك مكرورى، ترجمه پاينده محمدكوشانى، ص ۱۴۷
- ۱۴- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۱۷
- ۱۵- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۱۷
- ۱۶- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۱۸
- ۱۷- نوای معارك، ص ۱۳۹، جنگ نامه غلامى، ص ۱۸۱
- ۱۸- دونا بغه سياسى- نظامى افغانستان در قرن ۱۹، ص ۲۲۲، نوای معارك، صص ۱۳۸-۱۳۹
- ۱۹- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۸
- ۲۰- پيرس، عروج باركزائى، ترجمه پژواك وصدقى، ص ۱۷۸
- ۲۱- دونا بغه نظامى- سياسى افغانستان در نيمه اول قرن ۱۹، ص ۲۲۳
- ۲۲- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۶۸
- ۲۳- فرهنگ، ج ۱، ص ۲۵۸
- ۲۴- ميرزا عطا محمد شكار پورى، نوای معارك، ۱۳۸-۱۴۱

- ۲۵- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۰
- ۲۶- نفتولاخلفين، انتقام در جگده لگ، ترجمه عالم دانشور، مسکو ۱۹۸۵، ص ۳۴۱-۳۴۳
- ۲۷- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۱
- ۲۸- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۲
- ۲۹- نوای معارک، ص ۱۴۲
- ۳۰- جنگنامه ميرمسجدي خان، ص ۱۸۴-۱۹۲
- ۳۱- موهن لال، همان، ج ۲، ص ۲۶۹